

کارگردان منظم و جدی



بهزاد فراهانی

بازیگر تئاتر، سینما و تلویزیون، کارگردان و نویسنده

من بهروز غریبپور را حدود نیم قرن است که می‌شناسم. به اعتقاد من، او یکی از مدیران مدبر جامعه فرهنگی‌و هنری و حضورش در این بخش بسیار ضروری است. ضمن اینکه در زمینه خلق آثار هنری، به‌ویژه در حوزه اپرای عروسکی، نمی‌توان خلاقیت درخشانش را نادیده گرفت. من تمام اپراهای عروسکی او را تماشا کرده و از خلاقیتش در ساختار و ریتم لذت برده‌ام و در مجموع آثارش را بسیار دوست دارم. بهروز غریبپور با او از عرصه ملی فراتر برده و به عرصه‌ای بین‌المللی و جهانی قدم گذاشته است که برای ما مایه افتخار است. در مورد کارهای صحنه‌ای او، از جمله ماندگارترین آثارش در تئاتر ایران، می‌توان به «بینوایان» و «ویکتور هوگو اشاره کرد؛ کاری که به خاطر دارم برای روی صحنه بردن آن، زحمات فراوانی کشید. آن هم در شرایط سیاسی خاصی که بر جامعه و از جمله بر عرصه تئاتر حاکم بود و امکانات اندکی که در اختیار هنرمندان قرار داشت که وضعیتی تلخ، سخت و نابهنجار را برای فعالین این عرصه ایجاد می‌کرد. وضعیتی که نمود کلی اش را در آن مقطع زمانی می‌توان در برخوردی مشاهده کرد که حاکمیت با شهردار وقت تهران، غلامحسین کرباسچی انجام داد. آن چه غریبپور با «بینوایان» که من در آن نقش بازرس ژاور را برعهده داشتم انجام داد، چیزی که کمتر به آن توجه می‌شود، این بود که مبنای اقتصادی تئاتر حرفه‌ای را پایه‌گذاری کرد. در شرایطی که او فراهم آورد ما می‌دانستیم که

در پایان هر ماه حقوق دریافت می‌کنیم، ضمن این بیمه هستیم و از حقی برخورداریم که می‌توانیم مطالبه‌اش کنیم. جفا دارد همین‌جا از هنرمند بزرگ تئاتر ایران، زنده‌یاد مهدی فتحی یاد کنم که در این نمایش نقش ژان والژان را برعهده داشت.

ازجمله دیگر ویژگی‌های بهروز غریبپور در این نمایش آن بود که در برخورد با بازیگران آثارش، بسیار جدی عمل می‌کرد. او بازیگرانی را که در گروهش فعالیت می‌کردند وادار به رسیدن به این معنا می‌کرد که همه چیز تئاتر باید بر مبنای نظامی خاص شکل بگیرد. درواقع او بازیگرانش را ناگزیر از احترام گذاشتن به این مبنا می‌کرد. این در حالی است که در جامعه حرفه‌ای تئاتر ایران، هنوز که هنوز است قوانین، رسم‌وسوم و آیین منظم بودن، به لزوم رعایت نظم در تئاتر اندیشیدن و به آن احترام گذاشتن شکل نگرفته است. زمانی که ما در گروه هنر ملی کار می‌کردیم، زنده‌یاد عباس جوانمرد پیشاهنگ این امر بود و چنان به رعایت نظم اعتقاد داشت که ما حتی اجازه ۵ دقیقه دیر رسیدن به تمرین را به خود نمی‌دادیم. او این امر را جانداخته بود. لذا ما که زیردست چنین اشخاصی پرورش پیدا کردیم، ازجمله حمید سمندریان، شاهین سرکسیان، بهرام بیضایی و دیگران، از این نظم برخورداریم اما نسل جوانی که امروز یک‌تاز میدان تئاتر است اساساً چند چیز را نمی‌شناسد. بزرگ‌ترین چیزی که این نسل نمی‌شناسد، احترام به نسل‌های پیش از خودش یعنی پیشکسوتان است. البته که پیشکسوتان هم باید لیاقت پیشکسوتی را داشته باشند و حداقل با فرهنگ روز جهان در رابطه با تئاتر آشنا باشند و دست‌شان خالی نباشد. به اعتقاد من بهروز غریبپور یکی از کارگردانانی است که می‌تواند نظم را به‌عنوان گوهر تپنده تئاتر، بیدار نگه دارد؛ چنان‌چه تاکنون این کار را انجام داده است.

فرهنگی تحت عناوین گوناگون با تغییراتی اسمی ازجمله فرهنگسرا، خانه فرهنگ و... ایجاد کرده‌اند. به نظر من این تأثیر ماندگار بهروز غریبپور و کار گسترده حاصل از آن؛ اینکه امروز در هر شهری فرهنگسرای وجود دارد میراث ایده اولیه اوست و جای تقدیر بسیار دارد.

نکته پایانی که باید در مورد بهروز غریبپور به آن اشاره کنم، پایمردی تام‌واتم‌ام او تا انتهاست که عامل تأثیر فرهنگ در سخت‌ترین لایه‌های قدرت بود. برخلاف کسانی که به‌محض برخورد با یک انتقاد یا کارشکنی دست از کار و ادامه راه می‌کشند یا کلاً مسیر خود را عوض می‌کنند، تغییر رویه می‌دهند و به‌اصطلاح خط عوض می‌کنند؛ اتفاقی که ما نمونه‌های فراوانی از آن را به‌ویژه در مدیریت‌های فرهنگی و سیاسی داشته‌ایم. قدرت فکری بهروز غریبپور برای اقناع مخالفان خود موجب شده بود که در مقابل سرسخت‌ترین مخالفان فرهنگی و هنری خود آن چنان با باور و اعتقاد راسخ و تحلیل قوی برخورد کند که همه آن‌ها مجذوب شخصیت و منطق او شوند و در عین مخالفت فکری، با عمق اندیشه‌های او در توسعه فرهنگ‌و هنر و تمهید مقدمات همراه او باشند. نمونه روشن این اتفاق همان شکل‌گیری فرهنگسرای بهمن بود به‌گونه‌ای که اگر شخصیت غریبپور نبود امکان نداشت فرد دیگری بتواند این مجموعه را از دست سلاخان و چاقوه‌دستان بیرون بیاورد و به جای آن فرهنگسرای بریا کند؛ همان‌طور که خانه هنرمندان را گرفت و در توافق به دست آمد با نظامیان عملاً پایدگانی را در وسط شهر به یک مرکز پررونق فرهنگی برای همگان ازجمله هنرمندان تبدیل کرد.

در کردیدورهای دولتی بوده و هم خلق یک کار هنری یا ترجمه و نوشتن. مصداق بیت مولانا که می‌گوید: «اندربین ره می‌تراش و می‌خراش / تا دم آخر دمی فارغ مباح» و تراشیدن و خراشیدن نگار بهترین تعابیر برای تعریف زندگی بهروز غریبپور هستند. جز با این دو مگر ناممکن‌هایی که او انجام داده است، ممکن می‌شد؟ جز با خراشیدن و تراشیدن صخره‌ها و سدهایی که جلوی او بودند مگر از میان می‌رفتند؟ خراشیدن و تراشیدن بی‌وقفه او فقط با زندگی بدون پرتی‌اش ممکن می‌شود. نکته‌ی عجیب زندگی او این است که در عین مشغولیت مدامش، درحالی که در همین ۷۴ سالگی اش هم حداقل تا یک‌سال آینده را پر کرده است، همیشه در میان است. هیچ خواسته‌ی معقولی از او با جواب نه رویه‌رو نمی‌شود. برای نوشتن، گپ زدن، گفت‌وگو کردن، یاد دادن، کار جدید و پروژه‌ی جدید، همیشه با انرژی، سسر وقت و در اولین فرصت حاضر است. کسانی که با هنرمندانی در این سطح مراوده داشته‌اند درک می‌کنند که این ویژگی غریبپور و این کوشش همیشگی اش برای فرهنگ و هنر در کنار در دسترس بودنش، چه ویژگی یگانه‌ای است.

این‌ها را کم‌وبیش همه درباره‌ی بهروز غریبپور می‌دانند. او با جمع این ویژگی‌هاست که بزرگ شده و بزرگ مانده است. اما از من بپرسند، می‌گویم که سترگ‌ترین کار غریبپور این است که هنر را برای همه می‌خواهد نه فقط برای طبقه و مردمان خاصی؛ او که طبقه‌ی فقیر و مردمان در حاشیه را نه سوزهای تماشایی و فانتزی برای کارهایش، بلکه انسان‌هایی دیده است که سزاوار دیدن و درگیر شدن با هنر دارند. او شجریان را از نیاوران به میدان بهمن برد. آثار غریبپور از جمله اپراهای عروسکی اش همیشه به نحوی بوده که برای هر مخاطبی در دسترس باشد. بهروز غریبپور با زندگی بدون پرتی‌اش، هنر را میان بسیاری از زندگی‌هایی آورد که زیر چرخ‌دنده‌ی اقتصاد و سیاست همیشه پرت شده‌اند. عمرش دراز و گام‌هایش همواره استوار.

ایران شهر را به او دادند؛ خانه هنرمندان را ساخت و ۸سال هم آن‌جا ماند تا زمانی که به‌قول خودش بهره‌برداری‌های سیاسی شروع شد و از آن‌جا هم استعفا داد. او کارهای اجرایی دیگری هم انجام داد، از مرمت کاخ سابق شهرنایی و باشگاه دیپلماتیک و جایخانه وزارت امور خارجه تا موزه انتظامی و تالار فردوسی. ازجمله نکاتی که بهروز غریبپور در گفت‌وگو با ناصر فکوهی بر آن تأکید می‌کند این است که خیلی‌ها می‌گویند اگر او عمرش را وقف ساخت مرکز تئاتر عروسکی، فرهنگسرای بهمن، خانه هنرمندان و ده‌ها پروژه عمرانی دیگر نکرده بود، کارهای هنری بیشتری به کارنامه‌اش می‌افزود اما هم‌زمان که در خانه هنرمندان بود اپرای ملی را تأسیس و راه‌اندازی کرد و اپراهای عروسکی «رستم و سهراب»، «مکبث»، «عاشورا»، «مولوی»، «حافظ»، «لیلی و مجنون»، «سعدی»، «خیام»، «عشق» و... را روی صحنه برد. بهروز غریبپور در تمام طول این‌سال‌ها عاشقانه کار کرد و ساخت اما گفتند و نوشتند که اهداف سیاسی دارد. خلاقانه عمل کرد و زبان جدیدی بنام اپرای عروسکی ملی را پایه‌گذاری کرد اما گفتند و نوشتند که تقلید از غرب است و با این وجود یک لحظه هم عقب‌نشینی نکرد تا به نسل جوان بگوید اگر تاب بیاورند، رشد خواهند کرد و شناخته خواهند شد.

سالشمار زندگی

- ۱۳۲۹ تولد در محله‌ی سرتیوله‌ی سنندج در خانواده‌ای فرهنگی
- ۱۳۴۶ اجرای نخستین اثر صحنه‌ای؛ «آرش کمانگیر» سیاوش کسری
- ۱۳۴۶-۱۳۵۴ سرپرست گروه تئاتر شهاب کردستان
- ۱۳۵۳ اخذ درجه لیسانس با عنوان فارغ‌التحصیل ممتاز دانشکده هنرهای زیبا، دانشگاه تهران
- ۱۳۶۰-۱۳۶۹ مدیر مرکز تولید تئاتر و تئاتر عروسکی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان
- ۱۳۶۳ نگارش فیلمنامه «دونده» در همکاری با امیر نادری
- ۱۳۷۳-۱۳۷۵ مؤسس، مدیر پروژه و مدیرعامل فرهنگسرای بهمن (کشتارگاه سابق تهران)
- ۱۳۷۵ اجرای نمایش «بینوایان» اثر ویکتور هوگو در فرهنگسرای بهمن
- ۱۳۸۶-۱۳۷۸ مدیر پروژه اجرایی، مؤسس و مدیرعامل خانه هنرمندان ایران
- ۱۳۸۳ اجرای نخستین اپرای عروسکی ملی؛ «رستم و سهراب» به آهنگسازی لوریس چکنازاریان
- ۱۳۸۵ ریاست انجمن تئاتر و نمایشگران عروسکی جهان WAP
- ۱۳۸۶ اپرای عروسکی «مکبث» به آهنگسازی جوزپه وردی
- ۱۳۸۷ اپرای عروسکی «عاشورا» به آهنگسازی بهزاد عبدی
- ۱۳۸۸ اپرای عروسکی «مولوی» به آهنگسازی بهزاد عبدی
- ۱۳۸۹ دریافت نشان درجه یک هنری
- ۱۳۹۱ اپرای عروسکی «حافظ» به آهنگسازی امیر پورعلی / آهنگسازی دوباره بهزاد عبدی
- ۱۳۹۲ اپرای عروسکی «لیلی و مجنون» به آهنگسازی عزیز حاجی‌بیگ
- ۱۳۹۴ اپرای عروسکی «سعدی» به آهنگسازی امیر بهزاد
- ۱۳۹۴ اپرای عروسکی «خیام» به آهنگسازی امیر بهزاد
- ۱۳۹۶ اپرای عروسکی «عشق» به آهنگسازی شورا کریمی
- ۱۴۰۰ اپرای عروسکی «همای و همایون» که بهروز غریبپور هنوز موفق به اجرای آن نشده است

کاش استثنای غریبپور قاعده شود



سهراب سلیمی

بازیگر تئاتر، سینما و تلویزیون، کارگردان تئاتر

که یک مجموعه فرهنگی در حال افزوده شدن به مجموعه‌های فرهنگی ماست. در بخش دیگری از کارنامه غریبپور به خانه هنرمندان ایران می‌رسیم. او پادگانی مخروبه‌یسا بو و محتوای نظامی‌گری را به‌محفل‌ی نوع خود، در ایران و خاورمیانه، بی‌نظیر و دارای شناسنامه جهانی تبدیل کرد. اینکه از شناسنامه جهانی یاد می‌کنم به این دلیل است که در سفرهایم به خارج از ایران، این نوع گفت‌وگو را در میان بسیاری از اهالی فرهنگ‌و هنر غرب شاهد بوده‌ام. آیا می‌توان به سادگی از مدیریت بهروز غریبپور در خانه هنرمندان گذشت؟ مدیریتی که از صفر تا صد؛ ریشه‌های و فرهنگی، با ابزاری بسیار قابل‌قبول، نه‌تنها برای اهالی هنر که برای مراجعین این مکان مثمرتر بود. مراجعینی که به‌راحت‌ترین شکل در این مکان تردد می‌کردند و از بهترین امکانات؛ چه گالری‌ها، چه اجراهای تئاتری، چه رقص‌ها، چه آثار موسیقایی و چه نشست‌های تفننی‌ای در کافه‌های طرفین خانه هنرمندان بهره می‌بردند. پارک خانه هنرمندان به مکانی کاملاً سلامت، به معنای واقعی کلمه تبدیل شده بود. به‌گونه‌ای که خانواده‌ها در امنیت کامل به این مکان مراجعه و از فضای سبز آن استفاده و اگر به داخل خانه ورود می‌کردند از بهترین‌ها بر خوردار بودند. من مدیریت هفت دوره جشن خانه‌تئاتر را در این مکان برعهده داشتم و به‌جرات می‌توانم بگویم بهترین دوره‌های این جشن زمانی بود که بهروز غریبپور در خانه هنرمندان حضور داشت. او چه از جنبه‌های اجرایی، چه از جنبه‌های سازمان‌دهی و برنامه‌ریزی کاملاً درک می‌کرد که چه کاری باید انجام داد. اگر بخواهم صادقانه بگویم، من در زمان حضور او در خانه هنرمندان، هنگام برگزاری ادوار گوناگون جشن خانه‌تئاتر، با کوچک‌ترین مسئله‌ای مواجه نشدم درحالی که در دوره‌های مدیریتی دیگر با مسائل فراوان مواجه بودم. من بسیار متأسفم که حال و روز فعلی فرهنگسرای بهمن را که در عالی‌ترین شکل ممکن ساخته شد و به بهره‌برداری رسید، امروزه نتها می‌توان با کلمه‌وا مصیبت‌اتوصیف کرد. وامصیبتا که فرهنگسرای بهمن را به مکانی تبدیل کرده‌ایم که به جای انجام کارهای فرهنگی در آن به اموری می‌پردازیم که من از اشاره به آن ابا دارم. ابا دارم چون این امور از نظر من بویی از مسائل فرهنگی نبرده‌اند. این وضعیتی است که به نظر من در خانه هنرمندان نیز قابل مشاهده است. از آخرین تجربه حضور من در خانه هنرمندان مدت‌زمان زیادی نمی‌گذرد. من بیستم شهریورماه سال جاری مسئولیت برگزاری نکوداشت استاد ارجمند زنده‌یاد رکن‌الدین خسروی را به‌همراه رونمایی از کتاب «خرمندی درمندی است» به قلم همسر ایشان سیمین داوودی و فریبا کرامان برعهده داشتم و می‌توانم بگویم جز همکاری‌های محمدرضا رسول صادقی به‌عنوان روابط‌عمومی خانه و عوامل فنی، هر آن چه شنیدم و دیدم به دلیل مسائل مالی، صحبت از نداشتن‌ها و نشدن‌ها بود.

صحبت‌م را با دوردید بهروز غریبپور به پایان می‌رسانم. غریبپور مدیر است. غریبپور فرهنگ را می‌شناسد. غریبپور می‌داند رابطه هنرمند با محافل فرهنگی و هنری چگونه است. به نظر من، ارزش‌های او در این مملکت هنوز به پایان نرسیده است. او کسی نیست که بخواهد عقب بنشیند و در انزوا فرو برود. تنها تأسّف من این است که این‌گونه‌ها در محافل فرهنگی ما نادر و استثناست و امیدوارم روزی در کنار او بومد ولدت بسیار می‌بردم

اگر بخواهم در مورد بهروز غریبپور بدون بزرگنمایی و تعارفات اغراق آمیز معمول، صحبت کنم باید سبقت تاریخی و بسیار قابل قبول او را مورد اشاره قرار دهم. نخست اینکه حضور بهروز غریبپور بعد از انقلاب در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، حضوری مثمرتر بود. هنگام حضور او در این نهاد، اجراهایی بسیار ارزشمند روی صحنه رفتند و کانون با حضور مخاطبینی متشکل از خانواده‌ها به همراه کودکان‌شان، به محفلی بسیار ارزشمند؛ هم به لحاظ محتوایی و هم به لحاظ تفننی، تبدیل شد. در این‌جا تفنن نه به‌معنای قطع افکار، بلکه هم در مورد بزرگسال و هم در مورد کودکان، به منزله وادار کردن و تهییج به تعقل و به خود آمدن بود. درواقع اهمیت محتوا و تفنن، همچون دو خط موازی، در کنار یکدیگر جدی گرفته می‌شد. کاری که می‌توان نمونه‌اش را در آثار صمد بهرنگی مشاهده کرد. اگر بخواهیم به ترسیم ادامه کارنامه کاری و اجرایی بهروز غریبپور که نمی‌توان به سادگی از آن گذشت، بپردازیم، یکی از نکاتی که می‌توان به آن اشاره کرد برعهده گرفتن مسئولیت ساخت فرهنگسرای بهمن توسط او در دوران حضور غلامحسین کرباسچی در شهرداری تهران است. من به‌واسطه شناخت و وجب به وجبی ام از این مکان، بدون اغراق در مورد آن سخن می‌گویم. غریبپور با برنامه‌ریزی درست و دقیق، در جنوبی‌ترین نقطه تهران؛ جایی که بسیاری از خانواده‌های ساکن آن‌جا سالیان سال بود با محرومیت از امکان برخورداری از مکان‌های فرهنگی دست به گریبان بودند، کشتارگاهی را به مجموعه‌ای بسیار سطح بالا تبدیل کرد. مجموعه‌ای که نه‌تنها فرنگی‌ها را رغبت تمام برای اجرای موسیقی و برگزاری ورکشاپ در آن اعلام آمادگی می‌کردند که سرآمدان موسیقی ایران و در رأس‌شان زنده‌یاد استاد محمدرضا شجریان و بسیاری دیگر ازجمله خانواده کامکارها در آن به اجرا پرداختند. این‌گونه بود که ساکنین این منطقه توانستند به‌راحت‌ترین شکل ممکن از برنامه‌های فرهنگی ازجمله ورکشاپ‌های سینمایی، آموزش‌های تئاتری و... بهره‌مند شوند. ما تمرین نمایش «بینوایان» را به‌عنوان اثری که قرار بود در فرهنگسرای بهمن اجرا شود، در مکانی واقع در میدان آزادی با حضور تیمی بزرگ انجام می‌دادیم و بهروز غریبپور نه‌تنها مسئولیت بازی در نقوش مختلف را به من سپرده بود که مرا به‌عنوان دستیار و مشاور خود نیز انتخاب کرده بود تا بتواند تیم بزرگ حاضر در تمرین این نمایش را به راحت‌ترین شکل ممکن سازمان‌دهی کند و برای آموزش‌های لازم به لحاظ فنون بدن‌سازی، صدایپیشگی، سولفژ برای اجرای کارهای آوازی و موسیقایی و... به برنامه‌ریزی بپردازد. ساخت فرهنگسرای بهمن هم‌زمان با تمرین نمایش «بینوایان» پیش می‌رفت و من همان نقشی را که در تمرین این نمایش برعهده داشتم در پیشبرد ساخت این مجموعه نیز برعهده گرفتم؛ به‌گونه‌ای که می‌توان گفت به‌عنوان بازی‌ی بهروز غریبپور در کنار او بومد ولدت بسیار می‌بردم

بهروز؛ نامی برازنده برای غریبپور



زهرا صبری

نمایشنامه‌نویس و کارگردان تئاتر

بهروز؛ برازنده‌ترین نام برای غریبپور است. بهروز غریبپور، از جوانی تا به حال، جهانی پیرامون خود ساخته است که در آن هیچ روزش مشابه روز پیش نیست و هر روزش را می‌توان بهتر از دیروز دانست. بهروز غریبپور، نویسنده، مترجم، کارگردان و مدیری بسیار شایسته است که هر زمان نام او را می‌شنوم پیش از هر چیز واژه‌های «نظم»، «انضباط»، «جدیت» و «استمرار» برایم تداعی می‌شوند. نام بهروز غریبپور گاهی اوقات حتی نظم یک نیروی نظامی را برای من تداعی می‌کند. او برای من هنرمند و مدیری بسیار جدی با قلبی فوق‌العاده مهربان است. تصور می‌کنم در مورد بهروز غریبپور، از کارهایی که انجام داده است، همه چیز به خوبی در کارگردانی به‌ویژه ساخت و روی صحنه بردن اپرای عروسکی که همگی به خوبی از آن آگاهند می‌گذرد و از فرهنگسرای بهمن نام می‌برم. اینکه کسی بتواند یک کشتارگاه را تبدیل به یک فرهنگسرا کند، برای من تصویر یک قایق نجات در شیئی طوفانی در دریای خشمگین را یادآوری می‌کند؛ قایقی که به دریای خشمگین باج نمی‌دهد، با هیچ موجی نمی‌شکند و زیرورو نمی‌شود. این قایق، سرنشین خود را به سلامت به ساحل نجات می‌رساند. با این حساب، تصور کنید بهروز غریبپوری در جهان ما نمی‌زیست تا دریابید فرهنگ‌و هنر ما به‌خصوص دنیای نمایش عروسکی و مدیریت فرهنگی‌مان، با چه حفره بزرگی مواجه می‌شد. زادروز بهروز غریبپور، مبارک‌مان باشد و چقدر خوشنودیم از بودن‌شان و داشتن‌شان.

هنرمندی که از هیچ همه چیز می‌سازد



بهزاد عبدی

آهنگساز و رهبر ارکستر

اوایل سال ۱۳۷۱ بود که برای دیدار دوستی به فرهنگسرای بهمن رفتم؛ فرهنگسرای که از کشتارگاه شکل یافته بود. برای همچون منی که در کانون خُر رفت‌وآمد داشتم و گاهی بوی لاشه‌گا و گوسفند در فضای اطراف می‌پیچید، فرهنگسرای بهمن بدون شک یک رستاخیز بود. یک انقلاب و استحاله‌ای بسیار بزرگ و همان زمان دریافتیم که این کار بزرگ به همت استاد بهروز غریبپور انجام یافته است. مردی بی‌نهایت کاریزما تیک در هیبت مدیریت و دوست‌داشتنی در لباس هنر. و چه‌ها که نکرد در این فرهنگسرا. کنسرت بزرگانی چون محمدرضا شجریان، کریستین داوید، حسین دهلوی و... و نمایش «بینوایان» که ۸ ماه روی صحنه بود. تصور اینکه کشتارگاهی (بخوانید قتلگاهی) در جنوب شهر به یکی از مهم‌ترین مکان‌های فرهنگی کشور بدل شود، واقعاً خارج از تصور بود که به همت و مدیریت استاد بهروز غریبپور در مدتی کوتاه عملی شد. آرزوی دیرینه‌ی من همکاری با ایشان بود. تا اینکه اتفاق نه در ایران که در اوکراین افتاد و اپرای عاشورا و بعد مولوی و حافظ آفریده شدند. بهروز غریبپور از هیچ، همه چیز می‌سازد. همتش بلند است. به آن چه می‌خواهد می‌رسد و با دانشی که در سایه‌ی سال‌ها تلاش به دست آورده است، اثری با بهترین کیفیت ارائه می‌دهد. لیبرتوی (متن) اپراهایی که نوشته‌اند و کارگردانی کرده‌اند، سراسر دانش، آگاهی و ایده‌هایی مدرن بر پایه‌های سنت و جهانی هستند. بهروز غریبپور کشتارگاه را به بهشت تبدیل کرد و اپرای مردی ایرانی را زنده و احیاء نمود. به خود می‌پالم که در کنار استاد در تمام فرازونشیب‌ها بوده‌ام و اگر افتخار داشته باشم، خواهم بود.